

در دست ویرایش

پانیز ۱۴۰۱ / جلسه هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

بحث هایی که در جلسات گذشته راجع به خطبه حضرت طرح شد اگر دقت فرموده باشید رویکردی متفاوت با شروح جاری و مرسوم خطبه داشت، که بیش از هر چیز بر می گشت به شناخت از آن انسان کامل و آن حقیقتی که خطبیه ی این خطبه است و تمام توجه ما بر نور اشراقی بود که از متن و کلمات خطبه حتی ساطع است و غیر از آن از وجود مقدس حضرت زهرا (ع) در آن یک مرتبه ای که حضرت تجلی این گونه داشتند در عالم، در همان یک بار این خصوصیت ایجاد شد و نوری متجلی شد که اشراق آن دامنه ی حقیقت علوم را فرا گرفت. اما این که در طول تاریخ، بشریت تاکنون توانسته از این اشراق بهره برداری کند یا خیر، این محل سؤال است و این سؤال هم پاسخ های روشنی دارد. دلایلش هم مشخص است که بر می گردد به نوع نگرش بشریت به اهل بیت (ع) و به همین دلیل است که وجود مقدس اهل بیت (ع) تا همین امروز مورد کفران قرار می گیرد، حتی در کشور شیعه با جریانات اخیری که شاهد آن هستیم و به مثابه ی هم خوردن یک جامعه، به محض اینکه رویه ی سطحی اش هم خورد، معلوم شد که در اعماق مع الاسف برخی معاندین در چه سطحی از تعفن و قساوت سیر می کنند و قرار دارند و چه نسبت های ناگواری به اهل بیت (ع) داده می شود، که تلنگری است بر سطحی نگری اکثریت قریب به اتفاق مسئولین تا فکر نکنند در جامعه همه دوست و پیروان اهل بیت اند. خیر، دشمنان اهل بیت (ع) نفوذ کرده اند در مراکز کشور - حال در جاهایی که کوتاهی ها و غفلت ها هست یک بحث است، در جاهایی که تعمّد است، آن یک بحث دیگر است. خصوصاً در اکثریت برنامه های تلویزیون، که این تعمّد بوضوح قابل مشاهده است. مثل برخی از تصمیم گیری های در جایی گند و در مقاطعی شتابزده برخی مسئولین؛ که این تعمّد به روشنی قابل مشاهده و تشخیص است و دیگر قضیه از غفلت و عدم دقت و این گونه خصوصیات و اهمال ها به در است. تمامش هم بر می گردد به این که به هر صورت در طی این مدت در طول انقلاب و قبل از آن ما نتوانستیم آن خصوصیات اخلاقی اهل بیت (ع) را بر این جامعه مسلط کنیم و جامعه را نزدیک کنیم به آفاق وجودی اولیاء دین خود. تلاش ما در این کلاس ها، تدریس این موضوعات و ایجاد یا اقامه ی این مسابقات بر این اساس است، یعنی برای این است که ما یک قدم جامعه را بتوانیم نزدیک تر کنیم به این حقایق و یک مقدار تعمیق پیدا کند معارف اهل بیت (ع) و از این سطوح در آید. نکته ای که اینجا وجود دارد این است که به هر صورت یک نسبتی بین اهل بیت (ع) و آن انسان کامل با تمام انسان ها وجود دارد که این نسبت را باید گسترش و توسعه داد. این قضیه البته از طریق خواص و نخبگان اتفاق می افتد و این حضور اهل بیت (ع) علاوه بر **براهین نقلی** در بخشی از **براهین عقلی** باید مورد توجه قرار گیرد که حالا بعضی از علمای عظام مثل خود امام راحل عظیم (ره)، ایشان علاوه بر ارکان **براهین عقلی** بر استوانه های **براهین نقلی** تکیه داشتند - در قیاس با صدر المتألهین که به **براهین عقلی** بیشتر می پرداخت. البته ناگفته نماند که بخشی از **براهین عقلی** ملاصدرا رحمة الله علیه هم بر می گردد به نسبت هایی که توانست با قرآن برقرار کند. اما تفسیر و تأویل قرآن عموماً از دریچه ی **براهین نقلی** راهگشاست و ما نمی توانیم من عندی از قرآن أخذ تأویل

کنیم - به همین دلیل امام ، آنجا که بر **براهین نقلی** تکیه کرده و نظرات شریف خود را بیان کردند ، توانستند در آثار و مآثر خود این جامعه را نزدیک تر کنند به آفاق مورد نظر دین و اگر این روش ادامه پیدا می کرد ما می توانستیم در کشور خیلی بیشتر شاهد رشد مردم در ارتباط با معارف اهل بیت علیهم السلام باشیم . در هر حال از آنجا که درک وجود حقیقت از طریق فعل انسان صورت نمی گیرد و از طریق ادراک ذاتی و ادراک نفسی است و در مبنای " **حضور ذات لذاته** " ذات برای ذات حضور پیدا می کند . یعنی ذات حقیقت بر ذات انسانی حضور یافته و در آنجاست که ادراک حقیقت ممکن می شود . اکنون ما اینجا یک حقیقت عالی را به نام فاطمه علیها السلام مد نظر داریم با تنها یک خطبه - که تکثر ندارد و خطب مختلف نیست و تجلی واحد ذاتی اوست . تأکید ما بر این تفرد به این خاطر است که با آن تکثر در علوم اسلامی مبارزه داریم . تکثرهایی علمی که تمرکز لازم ما را بر حقیقت دین برهم زده است و موجب شده است که نتوانیم به آن حقایق ، خیلی متقن و دقیق پردازیم . در یک همایش وقتی صد نفر همزمان را وارد یک مجموعه کردید ، انسان از اساس " **و جعلت رؤیتها لجمیع الناس مرءاً واحداً** " **توجهش متفرق می شود بر روی صد نفر . ولی وقتی یک بزرگی وارد یک مجموعه ی صد نفری می شود ، توجه ها می رود بر روی آن بزرگ ، و افعالش و رفتارش در " مرءاً واحداً " .** ما باید این صدها نفر را کنار گذاشته و این نگاه را به سمت بزرگان دین و حقایق آئین خود معطوف کنیم در جامعه . روش صحیح این است . حال این که مع الاسف جامعه به نتیجه نرسیده و این قدر تشنّت دارد ، از همین است . اغتشاش ناشی از چیست ؟ ناشی از اذهان مغشوش است . اگر ذهن ، مغشوش نباشد حتی در خودی ها ، مشکلی به وجود نخواهد آمد . دیروز با یک جوانی صحبت می کردم که خیلی هم خودی است . می گفت که ما با گشت ارشاد مخالفیم . گفتیم که شما با چه چیز گشت ارشاد مخالفید ؟ گفت با رفتار هایشان . گفتیم این شد حرفی دیگر . ضمن این که چه کسی گفته همه ی رفتار هایشان اسلامی است ؟ در آنها هم هستند کسانی که هیچ فرقی با این اغتشاش گران از باب تردید و مردودی در معیارها ندارند . کار برخی از آنها هم ایجاد اغتشاش است . کسانی که بد برخورد می کنند و یا رفتار فردی شان با شئون دین فاصله دارد . بعد شهید کچوئی را مثال زدیم برایش - و اصلاً تمام شد ، یعنی آب بر روی آتش بود ، اصلاً حرف تمام شد و دیگر ادامه پیدا نکرد - گفتیم شهید کچوئی در زندان وقتی که سه نفر را بازداشت کرده بودند و آورده بودند از این نیروهای چپ دختر در زندان - این را شهید لاجوردی نقل می کند - این سه نفر از ماشینی که آنها را به زندان منتقل کرده بود از سر لج و یا ترس ، پیاده نمی شدند . شهید کچوئی می توانست از قدرتش استفاده کند . بالاخره زندان است و اینها وارد زندان و حیاط زندان و محصور در قواعد و قوانین آن بودند و این شهید معظم می توانست از قدرتش استفاده کند و بگوید این ها را به زور هم که شده پیاده کنید . نه شاهدهی بود و نه دوربینی و نه فضای مجازی و نه این داستان ها - که ای کاش بود و حقیقت دین را در رفتار مناسب مسئولین ثبت می کرد - خودش بود آنجا و خدای خودش . شهید کچوئی گفتند که اشکال ندارد ، بگذارید در ماشین بمانند و این ها را پیاده نکرد و آنها سه روز در این ماشین ماندند . اینها تاریخ یک انقلاب و رفتارهای یک انقلاب اصولی است . سه روز در ماشین ماندند و نهار و شام و صبحانه در اختیارشان گذاشتند و در همان ماشین از آنها پذیرائی شد ، بعد از سه روز وقتی این رفتار حسنه را از شهید کچوئی دیدند ، حال از سر تسلیم یا خستگی ، خودشان با پای خود پیاده شدند از ماشین . حال اگر در یک گشت یک برخورد نامناسبی با کسی می شود این ربطی به اسلام و حاکمیت ندارد . البته همیشه سطح نظارت حاکمیت می شود زیر سؤال دادخواهی برود . اما هر جا یک شری اتفاق می افتد می گویند کار و فعل حاکمیت است و هر جا که خیری اتفاق می افتد می گویند ما این کارها را کردیم ، کار ما بوده و حاکمیت این جاها محلی از اعراب ندارد . " **فاذا جاءتهم الحسنة قالوا لنا هذه وان تصبهم سيئة يطيروا بموسى ومن معه** " هر جا می خواهند یک ضربه ای بزنند به حاکمیت و پیروان حقیقی اش می زنند . در صورتی که اصل حاکمیت دفاع از احکام اسلامی و قوانین اسلامی و امنیت مردم است که این قوانین و این احکام در واقع دارد آن امنیت را برقرار می کند . این ها که ایرادی ندارد . وقتی که شما صغرای بحث را درست بچینید ، کبرای بحث طبعاً نتیجه اش درست در می آید . اما این که در جامعه از روز اغتشاش تا امروز انسان مشاهده نمی کند که حتی بعضی از مراجع درست و غیر انفعالی وارد مباحث شوند و اولویت مباحث شان و اولویت طرح مسائل شان اعتراض نباشد ، این نشان می دهد که اذهان در ارتباط با آن عقل کلی و عقل فعال در عالم و عقل مجرد مغشوش است . یعنی ما این اغتشاش را در جای دیگری در سطح جامعه مشاهده می

کنیم و گرنه در جامعه ای که مسائل کلی حل شده و قوانین جا افتاده باشد، مثل خود جوامع حتی منحنی غربی که پلیس می آید وارد می شود و مردم در کار پلیس دخالت نمی کنند، مگر در معدودی درگیریها که آن هم یک داستان ها و شذوذات دیگری دارد. در حالی که در کشور ما صغیر و کبیرمان در امور قانونی دخالت داشته و نظر می دهند و عجیب تر این که خود را صاحب نظر می دانند در زیر سؤال بردن همه چیز. ناگهان از اقصای مدینه سرو کله ی یکی از رجال سیاسی یا رئیس جمهورهای سابق پیدا می شود و می گوید: "چه کسی گفته اگر حجاب را برداریم برهنگی می شود؟ مگر در زمان شاه برهنگی بود؟" نبود؟! ساحل های عریان داشتید و ملکه این کشور در آن ساحل عریان می شد. چه کسی می گوید که نبود؟ چقدر بدیهی و بدیهیات را انکار می کنند. بعد می گوید "الان در عراق مگر قانون است؟" بله در عراق قانون است. در عراق در نجف در کربلا اینها اصلاً حضور ندارند، بدون حجاب و بعد می گوید "مگر در آنجا عریانی هست؟ در سوریه مگر عریانی هست؟" بله عریانی هست. شما اگر چشمتان نمی بیند، ما بارها و بارها دیده ایم. هم در عراق دیدیم در بغداد و بصره، هم در سوریه در دمشق و حلب. شما چقدر به همین راحتی بدیهیات را انکار می کنید؟ همین الان هم کشور را شما نگاه کنید، همین چند وقتی که یک ذره آسان گرفتند مسائل را؛ می بینید که کشور به سمت عریانی دارد پیش می رود. به سمت عریانی مطلق می رود. قبلاً اگر روسی سر می کردند و روسی را می انداختند الان روسی وجود ندارد هیچ، طرف با تیشرت آستین کوتاه پشت یک موتوری نشسته و دارد خلاف قانون در این کشور سیر می کند. البته ما خیلی نمی خواهیم وارد این داستان خوابها از سوی و افسار گسیختگی ها از سوی دیگر شویم، چون حیف است که یک حقیقت نازنین و شیرین را ما بیائیم تلخ کنیم با این تجاهاهایی که هست و مرسوم است - چون این مباحث از جایی دیگر باید درمان شود و از جایی دیگر باید درست شود. که ان شاء الله هم درست می شود - اما بحث این است که ما اگر بر بحث ادراک عقلی و عقل مجرد تأکید می کنیم برای این است که جامعه باید برود به سمت تعقل، جامعه در همه ی امورش باید برود به سمت تعقل. این تعقل را چه کسی یاد می دهد؟ از چه کسی باید بگیرند؟ از عقل کل جامعه، از آن انسان کامل. حالا این عقل کل یک جا صدیقه ی طاهره علیها السلام است در آن آفاق غائی و اولیائی خودش، در مقام فوق تجرد نفس ناطقه - که مقام منظور امام است - یک جا در تجرد برزخی نفس ناطقه که نفوس عاقله ای هستند در جامعه - که مورد نظر و منظور صدر المتألهین است - لذا ما به دو نوع یا دو مرتبه از تجرد عقلی نظر می کنیم. یک بحث تجرد برزخی نفس ناطقه و یک بحث فوق تجرد نفس ناطقه در کلیات انسانی و در صورت کلی انسان که ما از قضا با آن مقام فوق تجرد سر و کار داریم. اگر ما مقام را بالا و فوق تجرد - و بالا مقام - گرفتیم آن موقع هر کسی در این جامعه صاحب نظر در بیان مباحث عقلی نخواهد بود و نمی تواند ادعای عقلی در صور خیالی خود کند. چون او دارد در محدوده ی خیالات مثنی می کند و با خیال زدگی دارد بیان می کند نظریات بی اساس خود را. مدعی دارد به قول و نظر خود تبیین عقلی می کند اما این تزئین خیالی است. چون اصلاً به مقام فوق تجرد نه ورود پیدا کرده و نه می داند آن مقام چیست و نه می تواند بیانش کند و نه می تواند هضم و درکش کند. و ما اگر در آن امور کلی که معرفت شان از طریق تجرید حاصل می شود؛ بر روی خطبه دست می گذاریم برای این است که این یک حقیقت کلی است و ترویج حفظ خطبه برای آن حافظ خطبه یک جوشش عقلانی ایجاد می کند و او نزدیک می شود به آن تجردی که ما نیاز داریم در جامعه، برای مقابله با امثال این اغتشاشات عینی و ذهنی در عام و خاص جامعه، برای مقابله با هر نوع ذهن مغشوشی که دارد اشتباه تفسیر، تبیین و تأویل و در واقع امر تزئین می کند. که اساساً مقام تأویل، مقام انسان عادی نیست که بیاید و تأویل کند روایات را و تقدیراً مفاد آن را به درون ببرد.

به همین دلیل است که ما شاهدیم در خود صدا و سیما یک شهید حکیمی را مثل شهید سید مرتضی آوینی در برنامه تلویزیونی، در شبکه چهار ضد انقلاب و غرب زده می نامند! به همین صراحت. یعنی در معرفی آثار آن شهید، مجری می گوید "یک فرد به نام کامران ضد انقلاب و غرب زده تبدیل شد به مرتضی". سید شهیدان اهل قلم را در سیمای جمهوری اسلامی ضد انقلاب معرفی کردن معنایش جز بی عقلی رسانه ای است؟ ایشان آن موقعی که داشت بررسی می کرد و غرب را زیر پایش گذاشت سال ها بعد در انقلاب، آقایان هنوز درگیر مباحث غربی بودند. مانند کمونیست های دو آتشفشان که

در عنفوان فروپاشی شوروی تازه مارکسیست شده بودند! غرب زدگی - و فلک زدگی - از قضا همین رفتار کنونی شما در طرد و پامال نمودن حق شهیدان رودرروی غرب است. غربی که شهید آوینی پیش از انقلاب زیر پایش گذاشت. بعد شهید آوینی حالا می شود غرب زده؟ شهید آوینی محصول و از مآثر و مفاخر انقلاب امام می شود ضد انقلاب؟ کسی که به این راحتی می آید انحرافات فکری خود را با آب و تاب مطرح می کند در صدا و سیمای جمهوری اسلامی، دارد آب به آسیاب چه کسی می ریزد؟ و دارد در ملعبه داری کدام بازیگاه تاب می خورد؟ ما مگر چند حکیم هنرمند و متفکر در این جامعه داریم که شما حالا یکی از آن میان را به باد نابودی می سپارید و به زعم واهی خود مفتضح می کنید؟ شما اجازه دارید راجع به یک شهید اینگونه صحبت کنید؟ خانواده اش چرا اعتراض نمی کنند؟ چرا مدعیان دوستی با شهید از حریم مظلومیت شهید دفاع نمی کنند؟ بعد افرادی را می آورند کنار بحث خود قرار می دهند که از حکمت بویی نبرده اند با سوالاتی عوامانه در مورد یک شهید حکیم. بعد از آن طرف، آن مدعی هم که اصلاً ارتباطی با شهید نداشته و هیچ نوع محاذاتی هم حتی با مجاهدات آوینی نداشته در سال هایی که ما طی کردیم و می دانیم و دیدیم، او می آید در ظاهر حرف درباره ی شهید آوینی اظهار فضل می کند. شما اگر به محاذات آن انسان کامل حرکت کرده بودی، می توانستی بیایی راجع به آن شهید انقلابی نظر بدهید. اما این طور نبوده است و شما در منجلاب عفن سیاست های سینمایی کشور در آن سالها غرق بودید، در جایی که ایشان "آئینه ی جادو" را مطرح می کرد شما غرق در جادوی آن آئینه بودید. حالا آمده اید در قالب خاطره گویی می گوئید بیائید بروید به سمت خواندن آثار و نه خاطرات شهید آوینی. بعد کتابی را که به عنوان مثال معرفی می کنید باز هم یک کتاب خاطره است! که ساعت خرید آن از سوی قصه ی کیش شخصیت شما هم باید وقت بینندگان سیمای نظام الهی را بگیرد. این همان رویکرد مغشوش و اغتشاشی است که ما عرض می کنیم. وقتی که ما به جامعه این گونه نگاه کنیم، جامعه به این جا می رسد که سیمایش یک شهید را ضد انقلاب معرفی کند. شهیدی که در یک سیر روحی الهی در یک مسیر تجریدی عقلانی آمده و در جای خودش قرار گرفته است. اساساً قرار نبوده است شهید آوینی از روز اول در این نقطه باشد و شما اگر در جستجوی مثالی برای توبه ی افراد در برابر عظمت انقلابید، چرا خود را مثال نمی زنید؟ به جای او که یک لحظه هم توقف نداشته و با آن پاکی طینت منحصر به فردش اینگونه در منتهای مظلومیت بعد از گذشت ۳۰ سال از شهادتش به نام تکریم خدشه دار می شود. لذا در اغتشاشی چنین درک این ابعاد کلی انسان بر هر عقلی میسر نیست و اتفاقی که دارد می افتد، اصلاً ماورای این داستانی است که در جامعه مشاهده می کنیم - در وقایعی که همه آن کف روی آب است و گذراست و هیچ خطری از این ناحیه متوجه اسلام عزیز نیست. خطر آنجایی وجود دارد که آدم هایی چنین بر مسند و مصدر باشند، خطر آنجا وجود دارد که تریبون دست آدم هایی کم عقل بماند که سلبریتی پرور و شهید سوزند. همچنان، خطر آنجا وجود دارد که کسانی را که احساس خطر می کنند دست شان را ببندند؛ و نگذارند این دست بتواند از اسلام، درست دفاع کند. خطر درخلع ید از نیروی انتظامی کشور در دفاع درست از امنیت کشور است. تا جایی که امنیت خودش هم به خطر بیفتد.

بارهای قبل مشاهده شد افرادی از اشرار به جان مأمور پلیس افتادند ولی با وجود داشتن سلاح به خاطر منع های غیر عقلایی مثل قانون عدم تناسب جانشان را از دست دادند. اکنون هم دوباره همین اتفاقات دارد در یک قواره ی بزرگ تری تکرار می شود. پس اینجا داستان این است که ما عقل کشور را دست کسانی داده ایم که از آن بویی نبرده اند. یعنی اصل قضیه این است و این عقل باید برگردد به آن مسند خودش که مسند عقلی مدیریت ولایی و ولایت فقیه است. اکنون همه نظر می دهند راجع به مسائل کشور، راجع به تمام مسائل نظر می دهند، راجع به ریز و درشت حجاب و سایر مسائل، بی آن که لحظه ای تأمل در اصل وجود ولایت فقیه در این کشور داشته باشند و از آن فقیه اعلم جویای

جواب شوند. باید از که پرسید که درست و غلط چیست؟ مگر ما ولایت قلبی و سُلّی داریم؟ ما ولایت علی داریم و از علی باید پرسید که این جامعه چطور باید اداره شود. آن آقایان ورشکسته هم اگر که صاحب نظر بودند که ورشکست نمی شدند. آنها اصلاً صلاحیت اظهار نظر در مسائل عقلانی این کشور را ندارند و اول باید بیابند فکری به حال مشاعر و عقل خود کنند و ثابت کنند که در عالم چکاره اند و محاکمه شوند که در کشور چه کردند؟ بنابراین مشکل و نکته ای که وجود دارد این است که افراد غیر از این که مسائل عقلانی را بر نمی تابند، توجه شان به امور دنیوی باعث می شود که از اعتناء به امور اخروی باز بمانند و این بازماندن از امور اخروی باعث می شود که باز از آن عقل فعال، عقل کلّ در عالم فاصله بیشتری بگیرند. معلوم است که نتیجه اش می شود هرج و مرج در این جامعه. نتیجه اش می شود این مسائل تأسف برانگیز. نتیجه اش می شود بدهکار شدن و مورد هجمه قرار گرفتن دینداران. باز مثل شرایط سقیفه این دیندار حقیقی است که مورد هجمه است و در خانه خودش و در لباس خودش و در دین خودش مورد هجمه قرار می گیرد. یک روز هم می شود که می آیند مزاحم نماز دینداران می شوند، می گویند آقا شما چرا اصلاً نماز می خوانید؟ نماز هم نخوانید. اکنون به حجاب پیله کرده اند و عنکبوت هوایشان بعد می آید سراغ نماز و بعد هم اذان و می گویند چرا اذان پخش می شود؟ این مزاحم ماست و اذان هم در این جامعه پخش نشود. این ها حدّ یقف که ندارند در این قضیه، پیشروی می کنند و می آیند جلو و این جامعه ای که دارد از عقل اینگونه فاصله می گیرد، خودش را می سپارد به اهواء بشری و خیالات انسان هایی که شیطان زینت داده است شعور نداشته شان را در مصداق **" فَيَحْلُوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سَوْءِ أَعْمَالِهِمْ "** - **" كَالَّذِينَ فِي وَجْهِ الْعُرُسِ تَبَدَّلَتْ بَعْدَ الْحَيَاءِ فَلَا عِبَتَ أَرَادَهَا "** - حالا برای این ما باید چه کنیم؟ باید در نقطه ی مقابل و متضاد آن بنا به فرمایش امام صادق علیه السلام قرار گرفته و عمل کنیم و آن سوق دادن جامعه به سمت تفکر عقلی است. به سمت آن اصل خرد گرایی است که آن ها شعارش را دادند ولی بویی از آن نبردند - خردشان خیلی خرد بود - این مبنای حرکتی است که ما برای جریان خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام هر سال از غدیر تا قدیر انجام می دهیم. لذا برای این که این حضور ذات برای ذات حاصل شود، برای این که فرد جزئی به محاذات آن عقل کلّ عالم و به محاذات آن عقل انسان کلّی، در انطباق با کلیت انسان قرار گیرد، باید از امور دنیوی فاصله بگیرد و آن صورت خیالی که اکثریت افراد در عالم دارند را تبدیل به صور عقلانی کند. آنجاست که برای آن فرد بابی گشوده می شود و در آن مقامات فوق تجرّد نفس ناطقه، بحث کشف فطم مطرح می شود در **" من عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر "**. یعنی حق معرفت برای کسی حاصل می شود که بتواند آن فرد جزئی وجود خود را با آن انسان کلّی عالم منطبق کند و ظلّیت پیدا کند برای آن انسان کلّی؛ و آن تجرّد عقلی او را به جایی برساند که بتواند از صور خیال فاصله بگیرد و در اعماق ناآگاهی، از توهم دانایی و عقلانیت، خیالات خود را عقل تصوّر نکند در این وادی. در تأملاتی که در خود این عقل کلّ و انسان کلّ وجود دارد و ما در مرتبه ی فوق این تجرّد کنکاش مان را گذاشته ایم بر روی بحث متن خطبه و سعی می کنیم راسم این مبحث عقلانی در مصداق **" و أَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا "** باشیم. که در واقع این تفکر معقول را که فهم قلبی حقیقی از ناحیه ی تفکر و وضوح آن است، از خود خطبه اخذ می کنیم.

در یکی از تمثیلاتی که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و خطب آن حضرت است، عنوان می شود که ما باید قوانین ادبیات و فصاحت و بلاغت را از خود نهج البلاغه بگیریم. ابن ابی الحدید در این خصوص می نویسد **" فصاحت را ببین که چگونه مهار خود را به دست علی داده و زمام خویش را به وی سپرده است. نظم شگفت الفاظ را بنگر که یکی پس از دیگری می آیند و در اختیار او قرار می گیرند. گویا چشمه ای است که خود به خود و بدون زحمت از زمین می جوشد. "** همان حرفی که ما در مورد خطبه داشته و داریم که معارف و مبانی و اصول ادبی، اصول درک موضوع و حتی

اصول لغوی را باید از متن خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام اخذ کرد . که این را پیش تر شارحین و خطباء و هوشمندان در مورد خطب نهج البلاغه نیز گفته اند که " کان امیرالمؤمنین علیه السلام مشرع الفصاحة و موردها و عنه اخذت قوانین ها و علی امثله هذا کل قائل خطیب و بکلامه استعان کل واعظ بلیغ و مع ذلك فقد سبق و قصرُوا ، و تقدم و تأخروا . لان کلامه علیه السلام الکلام الذی علیه مسحة من العلم الالهی و فيه عبقة من الکلام النبوی " از سر همین قصور و بازماندن و تأخیر هم بود که در خصوص خطب امیرالمؤمنین علیه السلام کسانی آمدند و سر تعظیم فرود آوردند از خطباء و اندیشمندان نسبت به ساحت مقدّس علم و نور و وجود حضرتش، این ها کسانی هستند که محلّ سجود و تعظیم را می شناسند . این محلّ سجود که ما ربطش می دهیم به خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام ، در برابر اشعار **عَدَى بْنِ الرَّقَاعِ الْعَامِلِي** - از شاعران برجسته ی شام در قرن اول هجری - افرادی بودند که بر شعر او تعظیم و به قول خود سجده کردند . از ایشان پرسیدند علت این سجده ی شما بر شعر عدی چیست ؟ آنها گفتند که " ما محلّ سجود شعر را می شناسیم ، همانطور که شما محلّ سجود آیات قرآن را می شناسید." در مورد خطب امیرالمؤمنین علیه السلام هم ابن ابی الحدید و دیگران قائلند بر این که باید بر این خطب سجده کرد . در همین روال و بر این منوال ما می گوئیم که با توجه به شناختی که ما از محلّ سجود حقایق داریم - از محلّ سجود تفکر عقلی و فوق تجرّد عقلی - سجده باید کرد بر مفاهیم عقلی و معرفتی و کلامی خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام و قبل از این سجده ما باید محلّ سجود را در مفاهیم خطبه مشخص کنیم . همانطور که آن شاعران ، شعر عرب را می شناختند و به عدی که رسیدند ، در شعر " **قَلَمٌ أَصَابَ وَ مِنْ الدَّوَاتِ مَدَادَهَا** " سجده کردند بر او ، همانطور که قاریان و تلاوتگران قرآن کریم محلّ سجود و سجده را می شناسند - که این ها البته توقیفی است - ما هم باید محلّ های سجود بر خطبه را بشناسیم . مانند همان رکوعی که در خطبه گفتیم . بروید و ببینید واقعاً بر فصاحت و بلاغت ، بر محتوا ، از همه ی جنبه های صوری و معنوی ، کدام بخش های خطبه - که البته کلّ خطبه این خصوصیت را دارد در جای خود - اما کدام بخش های خطبه برجستگی بیشتری دارد ، باید به آن وقوف پیدا کنید ، درک کنید با توجه به محتوا و با توجه به دریافت هایی که از این درس ها دارید ، ببینید کدام بخش های خطبه واقعاً محلّ سجده است ؟ مانند رکوع ها که تشخیص رکوع ها خیلی هم آسان نیست ، این جا هم تشخیص دهید که محلّ سجود این فقره های مضامین بلند خطبه ی شریفه حضرت زهرا علیها السلام کجاست ؟

در بحث تجرّد و فوق تجرّد هم روشن است که توقّف با آثار امام است و امام ، هم به دلیل معاصر بودنشان با آن جهش ذهنی که ایجاد کردند برای صاحب نظران - و در خودشان در وهله ی نخست ، در آن اصل فاصله گرفتن از امور دنیوی که گفتیم اصل اول است برای حضور ذات لذاته و این با حجب دنیایی ممکن نیست و این حجاب های دنیوی محلّ این حضور خواهند بود و در هر نوع گرایش مادی محلّ حضور قلبی و محلّ اتصال انسان به آن عقل کلّ و به آن نفس کلّ عالم و به آن انسان کلّ - راه را گشودند و ما تمام تلاش مان در تداوم این راه شناخت اهل بیت علیهم السلام در اتصال به آن انسان کلّ است . بعضی البته از سر تنبلی در خود همین حفظ خطبه می گویند حفظ خطبه سخت است ، چون ادبیات خطبه سنگین است و اکثراً بر روی مفاهیم و ترجمه ثبت نام می کنند ، در صورتی که ما می گوئیم اگر سخت بود ، کودکان بنی هاشم تشویق به حفظ خطبه نمی شدند . ، با همین توضیح افراد قانع می شوند که متن خطبه به آن سختی هم که فکر می کنند نیست . لذا در بحث لزوم حفظ خطبه که ما را نزدیک می کند به آن اتصال با آن انسان کلّ ، ما یک حرفی داریم مشابه نقلی که شهید مطهری دارند به نقل از عبدالحمید کاتب - که البته این نقل را با این که خیلی روشن است و در آثار شهید مطهری با دقت بیشتری نقل شده است ، متعدد نقل می کنند از ابن نباته قرن چهارم و ابن مقفّع قرن دوم - در هر حال عبدالحمید کاتب که خطیب مشهور قرن دوم هجری است می گوید " **من هفتاد خطبه از خطب علی علیه السلام را حفظ کردم ، پس از آن ذهنم جوشید که جوشید .** " - البته در نقل ها هزار هم گفته اند که

مگر هزار خطبه از حضرتش داریم؟ - او فقط خطبه ها را حفظ کرده است و با این حفظ کردن - یعنی آن اتّصالی که ما می گوئیم باید بین ما و انسان کامل برقرار شود - به جوشش ذهنی یک ادیب مشهور قرن دوم هجری رسیده است. این اتّصال ، مقدمه اش حفظ خطبه است . مقدمه اش پرداختن به مفاهیم ناب و درک مفاهیم بلند خطبه است و این باعث می شود که آن نور خطبه اشراق شود بر وجود انسان و این اشراق نوری که از جنس حقیقت خطبه است ، نتیجه غایی اش مُشار به آن حضور ذات برای ذات است . یعنی حضور ذات انسان کامل و حقیقت انسان کامل برای ذات پیروان خود در سلسله ی لا یتجزای علة العلل . که ما باید این حضور ذاتی را محقق و این نسبت ذاتی را برقرار کنیم . در مبنای نکته ای که در جلسه ی قبل هم به آن اشاره کردیم و آن این که حضرت در این ورودشان از باب ولایت تکوینی از باب تشریح در خطبه وارد شدند ، در صورتی که امیرالمؤمنین در منزل نشسته بودند . ایشان این جا آمدند و یک بابی را بر بشریت باز کردند در خطبه شان ، که اهمیت و ارزش خطبه را می رساند و حقیقت خطبه را آشکار می کند . آن جایی که در طرق عدم معلول گفتیم که یکی از طرق عدم معلول در ایجاد موجود و ممانعت از عدم وجود ، بسته نبودن طریق عدمش از طریق عدم وجود علت است. یعنی علة العلل بابش باید باز باشد . حضرت زهرا آمدند و باب این علة العلل را بر حقایق عالم ، گشودند . یعنی طریق عدم را بر انسان ها مسدود کردند با این رفتار و با این حضوری که داشتند . خطبه شان سر سلسله دار ستری شد که موجب مصونیت از عدم در اهاویل صدر نخست شد . چون او بود که حجت شد و او بود که " عالمة بما لم یکن " به امیرالمؤمنین فرمود که بیا تا من با تو از آن " ما لم یکن " هم بگویم - که حالا " ما کان و بما هو کان " جای خود دارد - و امیرالمؤمنین علیه السلام به قهقرا رفت و رجوع کرد به پیامبر صلی الله علیه و آله در آن داستانی که جلسه ی قبل به آن پرداختیم . یعنی حضرت زهرا علیها السلام از قریب ترین - و در عین حال غریب ترین - نقطه ی حقیقت علمی عالم با امیرالمؤمنین حرف زدند و همین حرکت را در خطبه شان - یعنی آن پرده برداری و اشراق نوری در آن تجلی خاص بر امیرالمؤمنین را در این تجلی عام خطبه - بر اهل مدینه و بر اهل عالم و اهل تاریخ و بر عوالم وجود و برای دیگران هم انجام دادند . اگر سه بار در روز تجلی خاصه داشتند بر امیرالمؤمنین - که ما فقط از طریق عمار یکی از آن را نقل کردیم و از کیفیت این تجلیات در روایات مثل **مصحف** سه باب آن حضرت کمتر اثری هست - این جا آمدند یک تجلی عام بر تاریخ بشریت انجام دادند و این باب عدم علت را بستند و ایشان در جایگاه ام اییها و خاستگاه ام الائمه و زادگاه **حجة الله علی الحجج** سر سلسله ی علل و معالیل در عنوان منفرد **علة العلل** در " **لن الملک** " شدند و تفویض امر الهی به ایشان و از طریق ایشان صورت گرفت در خطبه و بیان ایشان در این سلسله ی معالیل در واقع به عنوان نیابت و خلیفه گی و تفویض امر از آن علت محضه است که احدیت حضرت حقّ جلّ جلاله است .

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته
والحمد لله رب العالمین